

علی جواهر کلام

شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخالرئیس قاجار
سالی چند در ملازمت حجة الاسلام والا حاج شیخالرئیس قاجار



خواهی که دادت بر در دصد سلسله بیداد را
منت بکش گردن بنه زنجیر استبداد را

خیلی جوان بودم که بافتخار ملازمت مولانا حاج شیخالرئیس شیخالاحرار و

المجاهدین نایل آمدند و این توفیق تا پایان زندگی آمرحوم ادامه داشت .

مرحوم شیخالرئیس فرزند مرحوم محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسرفتحعلی شاه درسال ۱۲۶۴ هجری قمری مقارن با سال جلوس ناصرالدین شاه در طهران متولد شد و در همان اوان خردسالی به بیماری آبله مبتلا گردید و تقریباً نابینا شد اما بزودی وبای عالم در تهران بروزکرد و کودک آبله زده گرفتار وبا شد ولی بخواست خداوند از بیماری وبا شفا یافت و بینائی او هم پس از معالجه و با بازگشت چون خدا خواهد وباگردد دوا آن هم دواى نابینائی .

مرحوم شیخ برسم و عادت آن زمان ایام صباوت را در نزد معلمان سرخانه بدرس و بحث پرداخت و همینکه بسن رشد رسید به تحصیل علوم دینی شایق گردید و با همت والده محترمه اش که پس از فوت حسام السلطنه عهده دار تربیت فرزند بود از تهران بسامرا ، بخدمت مرحوم میرزای شیرازی قدس سره عزیمت کرد و چندسال در سرمن رای مقیم بود تا اینکه بدرجه اجتهاد ارتقاء یافت و با دریافت اجازه از خدمت استاد اجل (آیه الله میرزا حسن شیرازی) به تهران بازآمد مرحوم شیخ طبعاً آزادمنش و با هرگونه رسم و رسوم استبدادی بشدت مخالفت میکرد و چنانکه خود میفرمود وی مؤسس آل قاجار بود و از میان آن گروه بدعوت حق قیام کرد ، با اینوضع اقامت او در تهران امکان پذیر نمیشد لذا به مشهد مقدس رضوی مهاجرت کرد و در آنجا بوعظ و ارشاد و دعوت خلق باآزادی مشغول شد. آصف الدوله (بدی) والی خراسان از شیخ بشاه شکایت کرد ناصرالدین شاه فرمان داد که حجة الاسلام والارا از ایران تبعیدکنند مرحوم شیخ یکسر عازم عشق آباد شد و هنگام حرکت این شعر را برای شاه تلگراف کرد .

نایب السلطنه برگو بشه نیک سرشت - که یکی ز اهل خراسان بمن این بیت نوشت آصف و ملک خراسان بشما ارزانی - ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت ،

و در موقع ورود به عشق آباد چنین فرمود :

عجب مدار خرابم اگر به عشق آباد

کسی ندیده که باشد دلی ز عشق آباد

صلاح کار مپرس از من خراب که باز

طریق عشق گرفتیم هر چه بادا باد

از آن پس مرحوم شیخ که میدانست سخت گیری های دربار وی را در ایران آزاد نمیکند لذا تصمیم گرفت مانند سایر آزادی خواهان از خارج کشور بدعوت قیام فرماید لذا تا نهضت مشروطه گاه در ترکیه گاه در هند گاه در عراق گاه در فرانسه با نشر رسالات و مقالات آزادی بخش برای نجات ملت ایران از ستم پیدادگران در تلاش بود . تا اینکه نهضت مشروطیت به ثمر رسید و شیخ الرئیس پس از سالها آوارگی اجباری با کمال شوق بایران باز آمد ولی ورود مرحوم شیخ الرئیس مصادف با سرکشی محمد علی میرزا شده که در صدد برهم زدن اساس مشروطیت بود و طبعاً با مخالفت شدید شیخ الرئیس مواجه شده که صریحاً در بالای منبر مردم را بعزل محمد علی میرزا تشویق میکرد سرانجام محمد علی میرزا مجلس را بتوپ بست و شیخ الرئیس را دستگیر ساخته زنجیر بکردن بباغ شاه بردند و در آن موقع چنین فرمود :

خواهی که دادت بر درد صد سلسله پیداد را

منت بکش کردن بنه زنجیر استبداد را

شیخ میفرمود محمد علی میرزا فرمان داده بود که دهان مرا خرد کنند در خیماں هم آنقدر با ته تفنگ بدهانم زدند که دندانهایم شکست و در همان حال ابن اشعار را سرودم :

از بوسه مجوی مطلب را

گفتا که تو را چو نیست دندان

بهتر که نمیکزم لب را

ای غنچه دهان بها نه بگذار

محمد علی میرزا دستور داده بود که شکم شیخ‌الرئیس را پاره نکنند اما با میانجی‌گری عضدالملک (شاخص قاجار) حکم اعدام به حبس مبدل شد اما شیخ‌الرئیس پس از فتح تهران قصیده‌ای سروده که مطلعش چنین است :

باز بمشروطه خواه رواج بازار بین - به مفسد و مستبد عذاب فی‌النار بین
سطوت ستاری و فرسپهدار بین

شیخ‌الرئیس در دوره دوم از طرف مردم مازندران به نمایندگی مجلس شورای انتخاب شد و موقعی که ناصرالملک نایب‌السلطنه برای تعیین رئیس‌الوزراء و کسب نظر نمایندگان به مجلس آمده بود مرحوم شیخ خطاب بناصرالملک این ابیات را فرمود :

ای ماه مجلس آرا از ابروی هلالی - چشم تو انقلابی قد تو اعتمادی - رقص تو ارتجاعی ناز تو امتناعی - وصل تو اجتماعی - هجر تو اختلالی - ای از همه بتان به ما لاغر تو فربه آزادی بما ده ای سرو لبرالی - مطرب بره شناسی راهی بزنی اساسی هرگز مگوسیاسی - بارند لاابالی .

ای تند رو غزالم رحیمی نما بحالم
پاریس رو مرالم که درس بخوان مرالی
تا نورد خسارت پارودن از این جسارت
طال النوی و صارت ایامنا اللیالی
در مجلس مقدس با قامتی مقدس

شعری بدیع و نورس گفتیم ارتجاعی
موقعی خانم تاج‌السلطنه (شاهزاده خانم مریم) نامه‌ای به مرحوم شیخ نوشت که ای پسر عمو تو مسیح زمانی و مرا مریم مجدلیه بدان و به همسری خود پذیر مرحوم شیخ در پاسخ چنین نوشتند :

سبحان الله نمیگویم در روزگار جوانی و ایام عوانی مرا یوسف ثانی و دلربای

غوانی میخواندند که در مصر من عزیز باشم و منظور نظر اهل تمیز ولی از آنجائی که هریوسفی را زلیخائی و هرزهرمای را مشتری است هر کسی یا ناکسی همایا کرکسی بمن مراسله نگاشت و خاطر بمواصله پنداشت کید عظیم و شیدجسیم مرا شکار نکرد چرا که بفرموده خدای تعالی :

فان خفتم الا تعدلوا فواحدہ خود را بمواهای زایده بی فایده آلوده نکردم چه رسد بحالیه و عدم استطاعت آلیه و مالیه که جز بژمردگی آن و افسردگی این اندیشه ای ندارم و کاری که در شباب نکردم در مشیب نکنم و سرفرازی در نشیب . هر که را باغچه ای هست به دبستان نرود و پیرمانند طفل بدبستان نرود .

یکی درخت گل اندر میان خانه ماست که ما را سرباغ و گلستان نیست در پایان این نگارش مینگارم .

گر از برای بردن این دل معطلی

دل پیش دیگری است برو دل معطلی

من لاف عقل میزنم این کار کی کنم ؟

مرحوم شیخ میفرمود در آغاز جنگ جهانی اول در استامبول بودم روزی بدعوت سلطان محمد رشاد خامس خلیفه عثمانی برای صرف ناهار بدولمه باغچه رفتم آن موقع هنوز دولت عثمانی وارد جنگ نشده بود فقط آلمان و فرانسه باهم می جنگیدند سلطان از من خواست شعری درباره جنگ بگویم من بسالبدیه این ابیات را خواندم .

اقوام محارب کسه همه کور و کردند

گوساله پرستند و ز حق بی خبرند

چون آمده است فاقتلوا انفسکم مامور زحق بکشتن یکدیگرند

سلطان که خوب فارسی میدانست و ذوق شعری هم داشت ساعت طلای جواهر نشان

خود را از بغل در آورد و بمن یادگار داد .

باری مرحوم شیخ‌الرئیس در علوم عقلی و نقلی استاد بود نظم‌ش عالی و نشر متعالی است در سخنرانی نظیر نداشت بعضی اوقات در منزل منبر میرفت و در ماه مبارک رمضان در مسجد سپهسالار موعظه می‌فرمود .

وفات شیخ در دهم فروردین ۱۲۹۹ شمسی بمرض تیفوس واقع شد و در ایوان مقبره ناصرالدین‌شاه بخاک سپرده شد رحمه‌الله علیه رحمة واسعة .

از آثار مرحوم شیخ کتاب منتخب‌النفیس (در شعر) کتاب اتحاد اسلام در نشر کتاب ابرار در نشر و بسیاری از رسالات و کتب دیگر که سال‌های پیش در خارج ایران بطبع رسیده است و اشعار و آثار دیگری از آن مرحوم باقی است که اگر با همت ارباب علم و ادب بطبع برسد خدمت شایانی به پیشرفت زبان فارسی خواهد بود .
این ابیات را در پاریس فرموده‌اند :

دوشینه برهگذار دیدم - ترس از نکی سپید اندام

او سرو صفت همی‌خرامید - شویش ز عقب دوان چو خدام

گفتم بفرانسوی چه گوئی - با خانم خویش گفت مادام

آخر ز خدا بترس ترسا و ندر ره زاهدان منه دام

مادام تو گشت بهر مادام - دل در پی دام تو است مادام

در نزد چینیان دین به معنایی که در سایر بلاد جهان استعمال می‌شود وجود ندارد ولی سه مکتب و یا بعبارت دیگر سه تعلیم عام در سراسر آن کشور از روزگاری کهن وجود داشته‌است که عبارت باشد از بودیزم، کنفوسیائیزم و تائوئیزم . بسیاری از خدایان نیز از نوع آنیمیزم همچنان مورد اعتقاد عوام می‌باشند که در عداد هیچ‌یک از مذاهب سه‌گانه مذکور در نمی‌آیند .
(تاریخ ادیان)